

قواعد فقهی ناظر بر رعایت حقوق عامه

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۲/۱۱، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۴/۱۶)

حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید حسن عابدیان کلخوران^۱

سید محمد حسن پور موسوی

چکیده

هدف از انجام این پژوهش بررسی قواعد فقهی ناظر بر رعایت حقوق عامه است. روش پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی است. نتایج این پژوهش بیانگر این موضوع بود که: ۱. هر علمی دارای مجموعه‌ای از مبانی و پیش فرض ها است که در تعریف و شناخت مسائل آن علم دخیل بوده و در جهت ارزشی علم و ظرفیت ساختاری آن سرنوشت ساز می باشد. حقوق عامه نیز بر پایه برخی پیش فرض ها و مبانی دین شناسی و معرفت شناسی استوار است که از طریق لایه های مختلف به حقوق عامه راه پیدامی کند. ۲. حقوق عامه دارای یک سلسله شناسه ها و شاخصه ها است که تبیین آنها قبل از ورود به مسائل و موضوعات شاخه های حقوق عامه ضرورت دارد. ۳. تبیین، تنقیح و بسط شناسه ها و مبانی حقوق عامه، پیش نیاز ورود به مباحث حقوق عامه است. این شناسه ها یک دست و یکسان نبوده، بلکه برخی از آنها عام؛ نظیر منابع و اصول کلی و برخی دیگر ویژه حقوق عامه هستند؛ نظیر اصول قاعده ای و حکومت. ۴. بر اساس جهان بینی حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منابع، مبانی، اصول و اهداف حقوق عامه، ریشه در آموزه های وحیانی داشته و موضوع اساسی آن حکومت و دولت به مثابه یک کل در جامعه، متغیر بوده و رسالت اصلی آن تعیین جهات، مقومات و مناسبات اجتماع و دولت می باشد. و ۵. بر این اساس، مشخصه اصلی دانش حقوق عامه، مطالعه حاکمیت و دولت به عنوان یک موضوع مستقل و در دو رده کلان و خرد می باشد.

واژگان کلیدی: حقوق عام، قواعد فقهی، حقوق عمومی، هنجارهای بنیادین

مقدمه

از آغاز تأسیس کرسی تدریس حقوق اساسی توسط "فرانسوا گیزو" در فرانسه و تولد رشته حقوق عامه، نزدیک به دو قرن می‌گذرد و در کشور ما ایران نیز از زمان تدریس مسائل و موضوعات این رشته در مدرسه علوم سیاسی و به دنبال آن در مدرسه و دانشکده حقوق و تألیف اولین آثار مکتوب در آن، بالغ بر یک قرن می‌گذرد. در این مدت، آثار متعددی اعم از کتاب، رساله، مقاله و... پیرامون شالوده‌های نظری، محتوا، کارکردها، تحولات و ابعاد مختلف و موضوعات گوناگون حقوق عامه با هدف کاوش در زوایای پیدا و پنهان این رشته تخصصی از حقوق و خلق جلوه‌هایی نو برای مخاطبان و علاقه‌مندان، به نگارش درآمده است. آثاری که پیرامون مسائل مهم حقوق عامه؛ همچون حاکمیت و منشأ آن، اقتدار حکومت و ساختار آن، وظایف و اهداف دولت، مشروعیت حاکمیت و حکومت، جایگاه شهروندان در اجتماع و حکومت و دولت، حقوق و تکالیف متقابل شهروندان و دولت، وظایف متعدد دولت نسبت به شهروندان و متقابلاً حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مالی و اداری شهروندان نسبت به حکومت و دولت و مسائل و موضوعات شاخه‌های حقوق عامه (حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و...) به رشته تحریر درآمده و به زیور طبع و نشر آراسته گردیده‌اند. با مطالعه و تأمل در محتوا، کیفیت، مطالب و مباحث این آثار، سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که شالوده‌های حقوق عامه چگونه در قالب یک نظام و طرحواره منظم سازماندهی شده و قابل تشخیص هستند؟ آیا این رشته در کنار سایر طبقات و گرایش‌های حقوقی و یا در کنار دیگر گرایش‌ها و رشته‌های علوم انسانی، به مثابه یک دانش علمی مبتنی بر اندیشه و نظام‌واره می‌باشد؟ و اگر پاسخ مثبت است، شناسه، مشخصه و رده‌های اصلی آن چگونه قابل بازتعریف و بازپیرایش هستند؟ و سؤالاتی از این قبیل. از آنجا که ارزیابی و پذیرش هر رشته و گرایش

تازه تأسیس در منظومه و مجموعه های علمی، منوط به برخورداری آن از نظام وارده مشخص و معین می باشد، لذا در این نوشتار سعی می شود در راستای تکاپو برای یافتن پاسخ به سؤالات مذکور، نظام وارده حقوق عامه را بر طبق هنجارهای حاکم بر آن و البته با رویکرد و جهت گیری نظام داخلی؛ یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اصول و هنجارهای پذیرفته شده آن، تشریح نموده تا هم جایگاه این گرایش حقوقی نسبت به دیگر گرایش های دانش حقوق و هم جایگاه آن نسبت به سایر شاخه ها و رشته های علوم انسانی روشن شود و هم اینکه مبانی، منابع، اصول و اهداف حقوق عامه موجود که بی تأثیر از نهضت ترجمه از نظام غرب نبوده و در مواردی در تعارض با هنجارهای پذیرفته شده قانون اساسی می باشد به چالش حقوقی کشانده شود. بر این اساس، تبیین مبادی و مبانی حقوق عامه در جمهوری اسلامی ایران، هدف این نوشتار بوده و قصد این است که از یک سلسله بنیانها و زیربناهای و نه از روبناها، به هدف مذکور نائل شویم.

بخش اول: منابع، مبانی، اصول و اهداف

مرسوم است که بسیاری از نویسندگان، واژگان "منابع"، "مبانی"، "اصول"، "قواعد"، "اهداف" و اصطلاحاتی شبیه عبارات مذکور را در نوشته های خویش و در مطلع کلام، به مثابه "پیشوندی" برای عناوین و تیتراهای آثار خویش به کار می برند بیآنکه اینواژگان که هر کدام دارای بار معنای مختص به خود می باشند در آن آثار تعریف و تبیین شوند و تفاوت آنها نسبت به هم یا واژگان مشابه دیگر مشخص گردد. به همین دلیل، در جامعه هدف و نزد مخاطبان؛ به ویژه در دانش هایی چون "حقوق عامه"، این نحو از استخدام و استعمال واژگان، تشتت های بی پایانی را خلق کرده است و هر کس از ظن خویش برای هر یک از این اصطلاحات، مفهوم

و معنایی را در نظر میگیرد که چه بسا در تعارض و ضدیت با برداشت دیگران است. از باب مثال می توان به واژگانی چون “عدالت”، “برابری” و “آزادی” اشاره کرد که از منظر برخی، اینها “مبنای” حقوق عامه هستند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲، ص ۵۰) و از نظر گاه دیگری “ارزشهای بنیادین” و “منبع” شمرده می شوند (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۳۶۸) و از نظر دیگرانی نیز به عنوان اصول و اهداف حقوق عامه تلقی می شوند (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳) که مسلماً یک واژه را نمی توان با این همه اختلاف در گستره و ابهام، در معانی استعمال نمود که در واقع دلیل بسیاری از دعاوی لغو و بی پایان علمای حقوق عامه در عرصه نظر و به تبع آن در مرحله تطبیق و عمل ناشی از همین درهم آمیختگی مفاهیم و معانی واژگان می باشد. برخلاف روش مذکور، اندیشمندان اسلامی به ویژه فقهاء و حکما، در ابتدای آثار خویش، هر یک از واژگان محوری در آن آثار را به نحو دقیق تعریف نموده و با تنسیق و بازپیرایی آن، تمایز لغوی و اصطلاحی آنها را از سایر اصطلاحات و عبارات، مشخص میکنند تا از هر کلمه و واژه ای معنا و مفاد خاص آن کلمه مستفاد گردد. به هر حال، تبیین و تعریف حد و رسمی اصطلاحات و واژگان حقوقی به ویژه حقوق عامه، خود مجال مستقلی می طلبد که جای تفصیلی آن در این مقال مختصر نمی باشد، اما به تأسی از قاعده “ما لا یدرک کله، لا یتدرک کله” و به منظور تبیین درست مقصودمان در این نوشته، معانی این اصطلاحات و واژگان را در حد وسع و متناسب باحجم مقاله بیان می کنیم.

بند اول: منابع

قریب به اتفاق مؤلفان “حقوق عمومی”، آبخور حقوق عامه را منابع فلسفی سیاسی شامل (پویش های تاریخی، اندیشه های سیاسی و گزاره های فلسفی) و منابع حقوقی (قانون، رویه قضایی، عرف و دکترین) می دانند (دومیشل و پییر، ۱۳۷۵، ص ۳۳؛ گرجی، ۱۳۸۹، ص ۵۹؛

ویژه، ۱۳۹۳، ص ۱۷؛ همو، ۱۳۹۰، ص ۳). در این میان، “ناصر کاتوزیان” با نگاهی عمیق تر، منابع ارزش های حقوق عامه را منحصر در دو گزاره مذکور ندانسته، بلکه برای آن گستره وسیعی قائل است و اخلاق، مذهب و اقتصاد را به منابع حقوق عامه اضافه می کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۳۴۰). به هر حال، وجه مشترک دیدگاه صاحب نظران این آثار، حاوی نکاتی مثبت و منفی است. نکته مثبت این نظرات آن است که منابع حقوق عامه، منحصر در منابع حقوقی (قانون، رویه های قضایی، عرف، دکترین) نبوده و با دخالن دادن اندیشه های تاریخی، سیاسی، فلسفی، اخلاقی و... گستره آن را وسیع تر و فراحقوقی دیده اند، اما از سوی دیگر، منابع مذکور را به فهم انسانی و حداکثر، عرفی تقلیل داده و معیار و سنگ محک ارزشمند و اصلی آنان در تولید منابع، فهم انسانی و عرف اجتماعی قلمداد شده است. لذاست که “دین” را به تبعیت از غرب یا نادیده انگاشته اند (گر جی، ۱۳۸۹، ص ۶۳) یا آن را هم عرض و هم ردیف حقوق، اقتصاد، اخلاق، سیاست، فلسفه، قانون و عرف دانسته و منبعی در کنار سایر منابع و بر حسب اوضاع و احوال زمانی و مکانی قلمداد نموده اند (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۸۳) که این بینش در واقع اصل را (دین) فرو کاستن و هم ردیف فرع قراردادن و فرع را به جای اصل نشان دادن است. اینجاست که تمایز اساسی این دیدگاه در حقوق عامه با منابع حقوق عامه در جمهوری اسلامی ایران مشخص می شود. نظام کلان حقوقی در جمهوری اسلامی ایران و به تبع آن حقوق عامه، مبتنی بر اختصاص حاکمیت و تشریع برای خدای یکتاست (اصل دوم قانون اساسی). لذا بر این اساس، منابع حقوق عامه را نمی توان صرفاً از طریق قرارداد یا گزاره های سیاسی، فلسفی و قوانین موضوعه و یا رویه قضایی به دست آورد. همچنین آداب، عرف، سنن و همانند اینها نیز نمی توانند منبع حقوق عامه باشند (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۹۱). منابع حقوق عامه در جمهوری اسلامی ایران بر اساس جهان بینی حاکم، در کتاب، سنت، عقل و اجماع تجلی پیدا

می‌کند. بر این اساس است که اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدون نفی بهرهمندی از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری، روش تأمین و تحقق اهداف پایه‌های ایمانی خویش را اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرائط، بر اساس کتاب و سنت معصومین: معرفی می‌کند. لذاست که وحی و مبانی استنباط آن (قرآن، سنت، اجماع و عقل) اصلی ترینمنبع حقوق عامه در جمهوری اسلامی ایران بوده و بدون توجه به آن، فهم حقوق عامه ممکن نیست.

بند دوم: مبانی

هنگامی که از مبانی سخن گفته می‌شود، مقصود، یافتن سرچشمه و بنیاد الزامی است که بر ما تحمیل می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۷). به طور خلاصه، مبنای حقوق، دلیل فرمانبرداری مشروع از آن است (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (ب)، ص ۳۹). برای توضیح بیشتر باید گفت که حقوقدان برای اینکه به یک حکم حقوقی دست یابد، باید سه مرحله را پشت سر گذارد. مرحله نخست این است که بر اساس جهان‌بینی حاکم بر نظام حقوقی، منابع حقوقی را تعیین کند. لذا بر خلاف سخن معمول در «کلیات و فلسفه حقوق» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹؛ امامی و استوارسنگری، ۱۳۸۹، ص ۲۷) منابع حقوق قوانین، رویه قضایی، عرف و دکترین نمی‌باشد، بلکه منابع، هنجارهایی هستند که نه تنها در سطحی بالاتر از اینها، بلکه در مرحله‌ای قبل از مبانی قرار گرفته‌اند. پساز این مرحله (تعیین منابع)، نوبت به استخراج مبانی از آن منابع می‌رسد؛ مثلاً مبانیای چون آزادی، عدالت، برابری و... از منابع حاصل می‌شوند و مرحله سوم نیز عبارتست از استنباط مواد و احکام حقوقی بر اساس آن مبانی (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹). پس ملاحظه می‌شود مواد حقوقی؛ اعم از قانون و رویه قضایی، منبع و مبنای حقوق شمرده نمی‌شوند، بلکه احکامی هستند که از منابع و مبانی استخراج و حقوقدان به استناد آنها و با

تطبیق موضوع بر آن، حکم هر قضیه را صادر می کند. لذا در یک نگاه سلسله مراتبی، “مبانی” در فاصله میان “منابع” و “مواد حقوقی” قرار گرفته است. با توجه به اینکه مبانی، سرچشمه و بنیاد الزامات حقوقی هستند، لذا به لحاظ ضمانت اجراء، مبانی حقوق در برابر اهداف حقوق، عبارت است از آنچه که رعایت آن ضروری و لازم می باشد؛ یعنی انجام دادن آن لازم و واجب و انجام ندادن آن ممنوع و غیر جایز می باشد؛ مثلاً عدالت که در زمره مبانی حقوق و به تعبیری شاه کلید مبانی حقوق است، عملکردن به آن واجب و لازم و ترک آن ناروا است. به هر حال، نکته مهم در مبانی، بازتعریف و تعیین مفهوم و محدوده آن به وسیله منابع است، نه اینکه منابع بر اساس برداشتها و فهم انسانی از مبانی خود ساخته به دست آیند. لذا برای تعریف و تعیین معنای مبانی حقوق عامه در جمهوری اسلامی ایران همچون آزادی، حق، برابری، عدالت و... باید به منابع اصلی پیش گفته مراجعه نمود (همان، ص ۱۲۸).

بند سوم: اصول

اصول، جمع اصل است. اصل، دارای معنای لغوی و اصطلاحی است. اصل در لغت، چیزی است که چیز دیگری بر آن بنا می شود. در برابر اصل، فرع قرار دارد و فرع، چیزی است که بر غیر خود بنا می شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۳). مفهوم و معنای اصطلاحی که در ما نحن فیه مقصود است عبارت است از “قاعده”. در این معنا اصول؛ یعنی قواعد کلی که احکام حقوق عامه طی آن بیان شده است؛ مثل اصل حاکمیت قانون، اصل عدم صلاحیت، اصل عدم ولایت، اصل لاضرر و.... به عبارت بهتر، منظور از اصل در این معنا، قاعده و قضیه ای است کلی که مشتمل بر جزئیات موضوع آن و آن احکام جزئی، فروع آن هستند که استنباط آنها تفریع نامیده می شوند (همان). بر این اساس، می توان گفت که “اصول حقوق

عامه" اصطلاح عامی است که بسیاری از مسائل و موضوعات "اصول فقه" و "قواعد فقه" را شامل می‌شود؛ چرا که اصول فقه عبارت است از قواعدی که برای استنباط احکام شرعی فرعی تمهید گردیده‌اند (صدر، ۱۴۳۴ق، ص ۱۳) و قاعده فقهی هم عبارت است از حکمی کلی اعم از تکلیفی و وضعی که در ابواب مختلف فقه یا موضوعات متعدد به کار می‌رود (سبحانی، ۱۳۹۳، ص ۳) و تفاوت این دو در آن است که محمول اصول فقه برای حجیت و استنباط است؛ یعنی در اصول فقه، آنچه در محمول آن موضوعیت دارد، استنباط و حجیت است، اما محمول قواعد فقه، "احکام" است؛ اعم از احکام تکلیفی و یا وضعی (همان). بر این اساس، اصول حقوق عامه که نقش هر دوی آنها را ایفاء می‌کند به دو دسته تقسیم می‌شود.

الف) اصول کلی: آنجا که اصول حقوق عامه مشتمل بر مباحث الفاظ، مباحث عقلی، اصول عملی و تفسیر حقوقی بوده و بدینوسیله درصدد اثبات حجیت و استنباط احکام و قواعد حقوق عامه است و یا "به وسیله اصول عملیه در مقام جهل و شک، درصدد رفع جهل و تحیر می‌باشد" (آخوند خراسانی، ۱۴۳۴ق، ص ۱۳۱)، تحت عنوان "اصول کلی حقوق عامه" عمل نموده و در تمامی ابواب و شاخه‌های حقوق عامه قابل استناد می‌باشد؛ مثل اصل حاکمیت قانون، اصل برائت و

ب) اصول؛ به مثابه قواعد: در برخی از موارد، اصول حقوق عامه مشتمل بر بیان احکام تکلیفی و وضعی حقوقی بوده، نه درصدد استنباط احکام و بیان حجیت آنها. به بیان بهتر، این دسته از اصول، خود مشتمل بر احکام حقوقی اعم از تکلیفی و وضعی هستند و چون این اصول صرفاً در ابواب و شاخه‌های خاص حقوق عامه کاربرد دارند، معادل قواعد حقوقی محسوب

می شوند؛ نظیر اصل سلسله مراتب، اصل عدم تمرکز، اصل نظارت بر اداره و... در حقوق اداری و اصل استقلال قوا، اصل مصونیت پارلمانی و... در حقوق اساسی.

پس تفاوت "اصول کلی" با "اصول قاعده‌ای" در این است که اصول کلی علاوه بر اینکه در تمامی شاخه‌های حقوق عامه کاربرد دارد، وسیله‌ای برای استنباط قواعد و احکام حقوقی نیز به شمار می‌آید. لکن اصول قاعده‌ای صرفاً در شاخه‌ای خاص از حقوق عامه کاربرد داشته و مشتمل بر احکام کلی تکلیفی و وضعیمی باشد.

بند چهارم: اهداف

حقوق عامه هر کشوری، جزئی از نظام کلان حقوقی و سیاسی آن کشور به شمار می‌رود؛ چه بسا کشوری نظام حقوقی خود را مستقل از سایر نظامات موجود طراحی کرده و از نظام تعدد و تكثر تبعیت کند و کشوری دیگر نظام حقوقی خویش را در دلسایر نظامها و همسو با آنها طراحی نماید. به هر حال، در ارتباط با هدف حقوق عامه سؤال مهمی که مطرح می‌شود، این است که آیا هدف حقوق عامه صرفاً حمایت از شهروندان و تضمین حقوق و آزادیهای آنان است یا هدف آن تثبیت قدرت حاکمان و دولت می‌باشد؟ و در هر دو صورت، جهت‌گیری آن آیا صرفاً سعادت دنیوی است یا علاوه بر آن، سعادت دار عقبی نیز مد نظر می‌باشد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که در جهان بینی اسلامی، زندگی انسان دارای دو جنبه فردی اجتماعی و دو نشئه دنیوی و اخروی است: "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" (انشقاق (۸۴): ۶)؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد. از جنبه فردی، انسان موجودی است با نیازهای ویژه و شخصیتی مستقل که خصوصیات متمایز از دیگران دارد، اما از جنبه اجتماعی، سرنوشت او با سرنوشت دیگران گره

خورده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۵۰). از سوی دیگر، سرای آخرت، محصول زندگی دنیوی بوده و دنیا مزرعه آخرت محسوب می‌شود «الدنيا مزرعة الآخرة» (ابن ابی‌جمهور احسانی، ۱۳۶۲، ص ۲۶۷). لذا در راستای ایجاد هماهنگی میان بعد فردی و اجتماعی انسان و نشئه دنیوی و اخروی، حقوق عامه با تعیین حدود و چارچوب‌های قدرت و صلاحیت‌ها و اختیارات دولت و نیز توجه به آزادی‌های فردی و حقوق بنیادین او و به منظور آماده‌سازی زندگی سعادتمند دنیوی برای تحصیل سعادت اخروی، سعی در ایجاد آشتی و تفاهم میان ابعاد متعدد زندگی و حیات انسان دارد: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (عنکبوت (۲۹): ۲۷)؛ و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحاناست که حقوق عامه دستیابی به این اهداف را از طریق قوانین و مقررات عادلانه درپرتو مبانی و منابع بالادستی دنبال می‌کند. به همین دلیل، قوانین و مقررات تحقق بخش‌اهداف، باید ریشه در مبانی و منابع حاکم داشته باشد که حقوق عامه، مشروعیت خویش را از آنها کسب می‌کند.

بخش دوم: تعریف حقوق عامه

در اینجا به دنبال این نکته هستیم که مقصود از حقوق عامه چیست؟ تعاریف و رویکردهای رایج در حقوق عامه کدام است؟ ضرورت‌های نهفته در تعریف حقوق عامه کدام هستند؟ و.... از آنجا که فهم بسیاری از مسائل و موضوعات بنیادین حقوق عامه و به دنبال آن، اتخاذ رویکرد و جهت‌گیری در آن منوط به نوع و ماهیت تعریف حقوق عامه است، لذا سعی می‌کنیم پس از ارائه تعاریف رایج، تعریف مختار خود را بیان کنیم.

از حقوق عامه، تعریف های گوناگونی ارائه شده است که به اهم آنها اشاره می کنیم:

۱. حقوق عامه، گونه ای از روابط اجتماعی است که میان اشخاص صاحب قدرت (فرمانروایان) و اشخاصی که از قدرت اطاعت میکنند (فرمانبران) برقرار می شود. پسر کلیه روابط سیاسی، اداری یا مالی موجود میان دولت یا دستگاه های عامه و شهروندان، قابل اعمال است. ماهیت حقوق عامه در خصلت "نابرابر طلب" آن نهفته است که ناشی از طبیعت روابطی است که این حقوق بنا دارد حد و نظم آن را تعیین کند (قاضی، ۱۳۷۵، ص ۲۳).

۲. حقوق عامه، روابط افراد جامعه با آن اجتماع (که یک واحد سیاسی است) و یا با تأسیسات عامه آن اجتماع (مانند ادارات و وزارتخانه ها) و نیز روابط بین دو یا چند اجتماع (مانند روابط دول با دول دیگر) یا دو یا چند مؤسسه عامه را تشکیل می دهد و اقسام آن عبارت است از: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق کیفری، حقوق بین الملل عامه (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۸۷). بر این اساس، قواعد حقوق عامه آمرانه است، هدف از آن قواعد، حمایت از منافع جامعه است و ضمانت اجرای آن متمایز از حقوق خصوصی است. ضابطه اصلی برای تشخیص حقوق عامه، هدف دولت در اعمال حق حاکمیت است.

۳. حقوق عامه، حقوق حاکم بر دولت است.... همه بحث های اصلی بر سر تنظیم رابطه دولت و ملت است.... هدف عمده حقوق عامه این است که دولت را تابع حقوق کند و خودکامگی را از بین ببرد.... در حقوق عامه هر چه میبینیم مظهري از اقتدار و حاکمیت از یکسو و فرمانبری و اجرای تکلیف از سوی دیگر است (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۱۳-۱۲).

۴. به عقیده «مارتی» و «رینو»، حقوق عامه، قواعدی است که بر تشکیلات دولتی و خدمات عامه و روابط دولت و مأموران او با مردم حکومت می‌کند و سازمانهای دولتی را تنظیم می‌کند (همان، ص ۱۲).

۵. حقوق عامه، شاخه‌ای از علم حقوق است که مأموریت اصلی آن مطالعه قواعد مربوط به سازماندهی درونی و برونی دولت است. در اینجا مفهوم عام دولت در نظر است و شامل کلیه اشخاص حقوقی حقوق عامه (نهادهای سیاسی، مؤسسات عامه، واحدهای محلی یا عدم تمرکز) می‌شود. این شاخه علمی، از یکسو، به بررسی قواعد حاکم بر روابط موجود بین نهادهای دولتی می‌پردازد و از سوی دیگر، روابط نهادها و مأموران دولتی با شهروندان را مورد کاوش قرار می‌دهد و مناسبات موجود در سپهر حقوق عامه بدون حضور عنصر دولت معنایی ندارد (گرچی، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

۶. حقوق عامه، قواعدی را در بر می‌گیرد که به طور مستقیم و محسوس نقش دولت و حکومت در آنها مطرح است. مباحث حقوق عامه از آنجا که به حقوق، اختیارات و وظایف حکومت و همچنین حقوق و تکالیف افراد در برابر آن مربوط می‌شود، جنبه فردی ندارد و به حقوق عامه موسوم است. در این نوع حقوق، روابط همواره عامه است و اختصاصی به اشخاص معین ندارد؛ مانند روابط بین گروه‌های سیاسی و دولت و مسائل مربوط به روابط نهادها و ارگانهای حاکم، روابط دولت و ملت و.... در حقوق عامه از همان ابتدا هدف، تأمین مصالح جامعه بوده و نتیجه اصلی، تأمین منافع جمعی می‌باشد و به طور جانبی و تبعی مصالح آحاد و اشخاص نیز تحصیل می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ص ۷۲۸).

با توجه به محتوا و عناصر تعاریف مذکور، می توان دیدگاه های مندرج در این تعاریف را در قالب سه رویکرد ذیل بیان نمود که از میان آنها صرفاً رویکرد سوم (همان تعریف مندرج در بند ۷) رویکرد مختار این نوشتار می باشد:

الف) رویکرد اول: بر این اساس، حقوق عامه، شاخه های از حقوق است که به آن دسته از احکام حقوقی می پردازد که اجرای آن برعهده دولت است. به عبارت بهتر، حقوق عامه، حقوق احکام اجتماعی است که حکومت و دولت، مکلف به اجرای آن می باشند. بر اساس این رویکرد، موضوع حقوق عامه، دولت و افرادند و گزاره ها، ناظر به موضوعات کلی هستند که در خارج مصادیقی دارند و آن مصادیق از مسائل مبتلا به دولتها است. به عنوان مثال، وقتی که بحث نظام سیاسی "دموکراتیک" مطرح می شود، مسأله اصلی این رویکرد این است که آیا مردم و افراد در برابر دولت، حقتعین سرنوشت دارند یا نه؟ آیا حق رأی دارند یا نه؟ و.... به عبارت بهتر، در این رویکرد، مبحث دموکراسی به عنوان حلقه وصل و ارتباط دولت و افراد، مسأله اساسی حقوق عامه می گردد.

ب) رویکرد دوم: در این رویکرد، حقوق عامه ناظر بر همه شاخه ها و گرایش های حقوقی است، اما با رویکرد حکومتی. این دیدگاه هرچند نسبت به رویکرد قبلی از جامعیت بیشتری برخوردار است، اما باید اذعان نمود که جهت گیری آن ناظر به "روش" است، نه محتوا. به عبارت بهتر، این رویکرد، تغییر روش از نگاه فردگرایانه به نگاه حاکمیتی است و ایراد اساسی که این رویکرد می تواند داشته باشد آن است که منجر به "قبض و بسط حقوق عامه" خواهد شد. به عبارتی، اگر در این رویکرد، حاکمیت و دولت بر حقوق تأثیر بگذارد و نه بالعکس، در

آن صورت، اصول و قواعد حقوق عامه در خدمت خواسته‌های حاکمیت قرار خواهد گرفت و قبض و بسطی بی‌پایان خواهد داشت.

ج) رویکرد سوم: در این رویکرد، موضوع حقوق عامه، حکومت است؛ حکومت‌یادر جامعه در حال تغییر و آن حکومت، وظیفه سرپرستی جامعه را هم برعهده دارد. لذا حکومت در جامعه تصرف می‌کند و جامعه را از یک وضعیت به وضعیت دیگر سیرمی‌دهد. پس اساساً وظیفه حکومت صرفاً اجرای احکام مبتلابه حکومت (برخلاف رویکرد اول) و نگاه صرفاً حاکمیتی بر تمامی شاخه‌های حقوقی “بر خلاف رویکرد دوم” نیست. بر این اساس، حقوق عامه، گرایشی از حقوق است که اولاً: مکلف آن جامعه و حکومت است، نه افراد، ثانیاً: تبعیت از قواعد آن به صورت مجموعی و هماهنگ بوده، نه فردی و آحادی و ثالثاً: حقوقی است که حاکم و شامل بر کل هست.

پس حقوق عامه اولاً: جهت‌گیری کلی جامعه را مشخص می‌کند، ثانیاً: مقومات و تحقق‌بخش آن جهات را بیان می‌کند، ثالثاً: با ارائه قانون اساسی و قوانین بالادستی، تناسبات لازم را به اقتضای زمان و مکان برای تحقق اهداف فراهم می‌نماید. از این منظر و با توجه به هنجارهای حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق عامه به معنای سرپرستی جامعه در مسیر (جهت) اقامه توحید است که این برداشت در دیدگاه امام خمینی (ره) نیز جریان دارد. امام خمینی می‌فرماید: “الاسلام هو الحکومه بشؤونها”؛ اسلام همان حکومت، با تمام شؤون آن است (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۳۳).

بخش سوم: روش‌شناسی حقوق عامه

منظورمان از این بند این است که اگر دانشی به نام حقوق عامه داشته باشیم، استنباط آن با چه روشی خواهد بود؟ در پاسخ باید گفت با عنایت به نوع جهانی، معرفت‌شناسی و رویکرد ما نسبت به حقوق عامه، روش‌شناسی حاکم بر آن متفاوت خواهد بود. از منظر اندیشمندان غربی، معیار صحت حکمت عملی و حکمت نظری به ضرورت ریاضی و منطقی برمی‌گردد و نه به تبعیت از شرع و استناد به وحی (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۲۶؛ حائری یزدی، ۱۹۹۴م، ص ۶۵). از نظر آنان انسان دانش‌های مربوط به اداره جامعه را بر اساس روش تجربی به دست می‌آورد و پیدایش جامعه انسانی هم به ضرورت رفع نیازها بوده است. بر این اساس، جامعه یک وجود اعتباری است و خود مکلف مستقل محسوب نمی‌شود و همچنین حکومت یک امر عرفی است که مشروعیت و معیار صحت آن به حق حاکمیت طبیعی و مشاء انسان بر محیط و جهان برمی‌گردد که آن را از طریق قرارداد اجتماعی اعمال می‌کنند (عالم، ۱۳۸۱، ص ۴۹۳). از نظر آنان جامعه ذاتاً سکولار و غیر دینی است و معرفت‌های اداره این جامعه، مستقل از وحی بوده و ارتباطی با دین ندارد؛ در حالی که از منظر اسلام که هنجار حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، سه عنصر دین، حکومت و اجتماع با هم پیوند وثیقی دارند (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۴۸). با عنایت به این اصل و با توجه به تعریفی که از حقوق عامه به عنوان تعریف مختار ارائه شد، چهار روش عمده را در بررسی حقوق عامه می‌توان مبنا قرار داد.

بند اول: روش اجتهاد حقوقی

یکی از شیوه‌های بررسی مسائل حقوق عامه، “روش اجتهاد حقوقی” است که دانشوران و فقهای اسلامی با استفاده از منابع استنباط احکام، به تبیین آنها می‌پردازند که در سیر تحول علوم

فقهی، تحت عناوین “فقه سیاسی”، “فقه سیاست”، “فقه الدوله”، “فقه حکومتی”، “احکام السلطانیه” و... نام گرفته‌اند. روش اجتهادی، رویکردی تجویزی داشته و از بایدها و نبایدها در عرصه حقوق عامه که متعلق فعل مکلف (فرد، جامعه و دولت) است، بحث می‌کند.

بند دوم: روش فلسفی عقلی

حقوق عامه در فلسفه، بخشی از حکمت عملی محسوب می‌شود که پس از وراج فلسفه در حوزه مباحث اسلامی، مورد بررسی فلاسفه اسلامی قرار گرفته‌است. فارابی از نخستین فیلسوفان اسلامی است که در عرصه حقوق عامه (دولت، جامعه و حکومت)، آثار متعددی نگاشته‌است. در این نگرش، عقل منبع‌منحصر به فرد شناخت شمرده می‌شود، عقل به مثابه رسول باطنی به تحکیم ارزشهای دینی کمر همت می‌بندد. امتیاز نگرش و روش فلسفی، از آن رو است که براستدلال عقلی، متکی است و از تأثیر زیادی بر مخاطب بر خوردار است. البته درنگرش فقهی به ویژه مکتب فقه‌های اصولی و اجتهادی، عقل نیز یکی از منابع استنباط احکام به شمار می‌رود و جایگاه خاصی در عرصه فقه دارد. با این تفاوت که عقل بکار رفته در اصول فقه در محدوده دین و شریعت اعتبار دارد؛ در حالی که عقل مورد استناد در فلسفه به تنهایی و فارغ از موازین دین به استنتاج و استنباط دست می‌زنند (ابن سینا، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱).

بند سوم: روش کلامی

علم کلام، علمی است که به استناد عقل و در صورت موافقت احکام عقل با عقای دینی، درباره خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او سخن می‌گوید؛ در حالی که حقوق عامه، علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفین بحث می‌کند و ازاینرو، هر مسأله‌ای که در آن، پیرامون “فعل الله” بحث شود، مسأله‌ای کلامی است و هر مسأله‌ای که در

آن، درباره «فعل مکلف»؛ اعم از فعل فردی و فعل اجتماعی نظر داده شود، مسأله ای (حقوقی) است. لازم به تذکر است که صلاحیت طرح مسأله امامت در علم کلام، سبب کلامی بودن آن است؛ خواه پاسخ آن مثبت باشد و خواه منفی؛ زیرا در هر دو حال، موضوع مسأله فعل خداست. به هر حال، پس از رحلت پیامبر (ص) مسأله امامت، خلافت و رهبری از مسائل پرمناقشه در میان مذاهب و فرق اسلامی به شمار می آید. متکلمان شیعه مسائل حقوق عامه را از چشم انداز علم کلام مطالعه می کنند. آنان با تمسک به قاعده لطف، بر تداوم امامت پس از رحلت پیامبر (ص) و نیز بر لزوم عصمت امام استدلال میکنند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۴-۱۴۱). اما اهل سنت، امامت، حکومت و مسائل مربوط به حقوق عامه را یک مسأله فرعی و فقهی؛ نظیر دیگر فروع فقهی می دانند؛ زیرا آنان میگویند بر خداوند لازم نیست که درباره امت پس از پیغمبر، دستوری بدهد و چنین دستوری نیز نداده است. البته اگر حکمی صادر میفرمود، حتماً نافذ بود، ولی چون نفرموده، خود مردم، وظیفه دارند برای خودشان رهبر انتخاب کنند. لذا مسائل و موضوعات حقوق عامه به ویژه محور آن؛ یعنی دولت و امامت در نزد «اشاعره» و همچنین در نزد «معتزله» مسأله ای فقهی است؛ چرا که رأی آنان این است که از طرف خداوند دستوری نرسیده است. اشاعره به دلیل آنکه منکر حسن و قبح عقلی و معتقد به «اراده جزافیه» اند، صدور هیچ کاری را از خداوند لازم و ضروری نمیدانند. نتیجه این تفکر، عدم لزوم تعیین امام بر خداوند سبحان است. اشاعره پس از نفی ضرورت تعیین امام از سوی خداوند از یک سو و عدم تحقق خارجی آن از سوی دیگر، می کوشند تا وظیفه تعیین امام از سوی مردم را با دلایل سمعی و نقلی اثبات نمایند. معتزله نیز اگرچه حسن و قبح عقلی را قبول دارند، ولی قائل به وجوب تعیین امام از ناحیه خداوند نمی باشند و ضرورت تعیین و انتخاب امام از سوی مردم را از طریق «وجوب مقدمه واجب» که دلیل عقلی است، اثبات

مینمایند. در هر صورت، نتیجه این دو طرز تفکر، خروج مسأله امامت از حوزه فعل خداوند و انحصار آن در حوزه فعل مکلف می‌باشد که از این جهت، جزء مباحث حقوقی قرار می‌گیرد. از نظر آنان، سخنان باید و نباید حقوقی است، نه از هست و نیست کلامی. اما در مذهب تشیع، امامت از اصول مذهب و مربوط به “فعل الله” است و همانگونه که تعیین نبی از سوی خداوند است، تعیین امام و حکومت آن نیز از سوی اوست؛ زیرا شناخت انسان کامل و معصوم، فقط مقدور خداوند است. اما همین امامت، در فقه و حقوق نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد، ولی نه از جهت فعل الله بودن، بلکه از جهت ربطی که به فعل مکلفین دارد. در مکتب شیعه اعتقاد بر این است که چون امامت را خداوند تعیین نموده است، از این جهت امام مکلف است که این مسئولیت را بپذیرد و آن را اعمال کند و بر مردم نیز واجب است که از او اطاعت کنند (همان، ص ۱۴۷-۱۴۲).

بند چهارم: روش علمی تجربی

روش مبتنی بر تجربه و حس، آنگونه که غرب مدعی آن است، امری نوظهور نیست، بلکه امری است که هم در یونان باستان متداول بوده و هم در منابع اسلامیان توجه شده است. قرآن کریم، پیروان خود را به تدبر و عبرتگیری از حوادث در مسائل دعوت می‌کند: “قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ” (نمل (۲۷): ۶۹)؛ بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه‌پیشگان چگونه بوده است. از اینرو، برخی از نویسندگان غربی بر این نکته اذعان کرده‌اند که غرب، شیوه تجربی را از مسلمانان فراگرفت (بورکهارت، ۱۳۷۶، ص ۳۱). در غرب، نگرش علمی، مبنای جهان‌بینی به شمار می‌رود که در مقابل نگرش دینیو ماورای طبیعت قرار دارد. این امر، منتهی به شکاکیت، نسبی‌گرایی و غوطه‌ور شدن در مادیت و محسوسات شده است. اما در تفکر دینی، نگرش تجربی به موازات و در عرض نگرش فقهی،

عقلی و کلامی نیست، بلکه همگی به سوی یک جهت و آرمان حرکت می کنند و به وحدت میرسند. عالمان بزرگ اسلامی، از صدر اسلام تا به امروز، نسبت به “حوادث واقعه” اهتمام داشتند و به مقتضای “العالم بزمانه لاتهجم علیہا للوابس”، سعی در شناخت شرایط و مقتضیات زمان داشتند. زمانشناسی اقتضاء می کند که عالمان دینی با نگرشی ژرف، حوادث را پیگیری نمایند و از عنایات خاص الهی نیز مدد گیرند.

بخش چهارم: مشخصه و رده های حقوق عامه

تمرکز در این بخش از مقاله بر تمایز حقوق عامه از سایر دانش ها؛ اعم از گرایش های حقوقی و سایر رشته های علوم انسانی، با تأکید بر بیان شناسه و ویژگی های خاص حقوق عامه و بیان رده های موجود در درون گرایش حقوق عامه می باشد. لذا مطالب این مبحث را در دو قسمت پی میگیریم:

بند اول: شناسه حقوق عامه

مؤلفان “مبانی حقوق عامه” در صفحات آغازین آثار خویش بی آنکه به دنبال تمایز “حقوق عامه” از سایر شاخه ها و گرایش های حقوق و همچنین از دانش های مرتبط با حقوق عامه؛ نظیر “سیاست”، “مدیریت”، “تاریخ”، “روابط بین الملل” و... باشند، صرفاً طی عنوان “تمیز، تمایز حقوق عامه و حقوق خصوصی” به تفاوت های این گرایش با گرایش حقوق خصوصی پرداخته و با بیان “ریشه ها و محتوای تمایز” به ارائه معیارهای ماهوی (موضوعی مادی)، شکلی (شخصی سازمانی) و کار ویژه ای پرداخته و حدود تمایز را با شک و تردید بیان کرده و مجدداً با نقد مبانی تمایز و تفکیک، در خصوص مباحثی چون انعطاف مرز بین حقوق عامه و حقوق خصوصی (دومیشل و پییر، ۱۳۷۶، ص ۴۹)، به سوی پایان حقوق عامه (همان، ص ۱۱۵)

اختلاط و نفوذ متقابل حقوق عامه و خصوصی (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۲۳) بنیادهای مترلزل تفکیک (گرجی، ۱۳۸۹، ص ۳۲) و یگانگی حقوق عامه و حقوق خصوصی (همان، ص ۳۷) داد سخن داده‌اند. به نظر می‌رسد دلیل اصلی این تعارض‌ها، ریشه در تعاریفی دارد که از حقوق عامه ارائه کرده‌اند. برای احتراز از این اشکال، لازم است در بیان شناسه و مشخصه حقوق عامه به تعریف و رویکردی که قبلاً ارائه شد، تکیه کنیم و آن اینکه اولاً: حقوق عامه مباحث مربوط به حکومت و دولت را همراه با “ضمانت اجرای حقوقی” مختص به خود بحث می‌کند که از اینجا تمایز حقوق عامه با سایر رشته‌های علوم انسانی که موضوع مطالعه آنها نیز دولت و حکومت است؛ نظیر علوم سیاسی، روابط بین الملل، تاریخ، اقتصاد، مدیریت و... روشن می‌شود. ثانیاً: حقوق عامه، جهات، مقومات و مناسبات دولت و حکومت را به مثابه یک “کل” نه نقش و دخالت موردی دولت در امور مورد مطالعه قرار می‌دهد که بر این اساس، تمایز آن با سایر گرایش‌های حقوقی نیز تبیین می‌گردد.

بند دوم: رده‌های حقوق عامه

بخش اعظمی از آثار و کتب مربوط به “مبانی حقوق عامه”، علیرغم ادعاهایی چون “در حقیقت، مراد از مبانی حقوق عامه جز فلسفه حقوق عامه نیست” (گرجی، ۱۳۸۹، ص ۶) به مسائل و احکام شاخه‌ها، شعبه‌های حقوق عامه اختصاص یافته است. برخی نویسندگان، شاخه‌های حقوق عامه را منحصر در حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و حقوق بین‌الملل عامه دانسته (دومیشل و پییر، ۱۳۷۶، ص ۵۳) و برخی دیگر با اضافه کردن حقوق کیفری، حقوق کار، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی و... آن را به حدی توسعه داده‌اند (گرجی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۹) که حقوق عامه، مترادف با همه گرایش‌ها و شاخه‌های دانش حقوقی شده است. به نظر می‌رسد توسعه بی‌محابای قلمرو حقوق عامه به نحو مذکور، ناشی از رده‌بندی

آن بر اساس موضوعات مورد مداخله دولت است؛ در حالی که دخالت های دولت، تحت هر عنوان و شرایطی را نمی توان ملحق به حقوق عامه نمود. اگر موضوع اصلی حقوق عامه، “دولت” به مثابه کل باشد، نهایتاً می توان برای حقوق عامه دو رده “کلان” و “خرد” در نظر گرفت. به عنوان مثال، آنجا که دولت، نظامات اجتماعی و سیاسی را طراحی و مدیریت می کند، در حوزه حقوق عامه کلان و آنجا که در صدد بیان احکام مصادیق و افراد می باشد، در حوزه حقوق عامه خرد قرار می گیرد. بر این اساس، تمامی موضوعات داخلی و بین المللی تحت حاکمیت دولت را می توان در دو رده کلان و خرد تقسیم بندی کرده و مورد مطالعه قرار داد.

نتیجه گیری

۱. هر علمی دارای مجموعه ای از مبانی و پیش فرض ها است که در تعریف و شناخت مسائل آن علم دخیل بوده و در جهت ارزشی علم و ظرفیت ساختاری آن سرنوشت ساز می باشد. حقوق عامه نیز بر پایه برخی پیش فرض ها و مبانی دین شناسی و معرفت شناسی استوار است که از طریق لایه های مختلف به حقوق عامه راه پیدامی کند.
۲. حقوق عامه دارای یک سلسله شناسه ها و شاخصه ها است که تبیین آنها قبل از ورود به مسائل و موضوعات شاخه های حقوق عامه ضرورت دارد.
۳. تبیین، تنقیح و بسط شناسه ها و مبانی حقوق عامه، پیش نیاز ورود به مباحث حقوق عامه است. این شناسه ها یک دست و یکسان نبوده، بلکه برخی از آنها عام؛ نظیر منابع و اصول کلی و برخی دیگر ویژه حقوق عامه هستند؛ نظیر اصول قاعده ای و حکومت.

۴. بر اساس جهانبینی حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منابع، مبانی، اصول و اهداف حقوق عامه، ریشه در آموزه‌های وحیانی داشته و موضوع اساسی آن حکومت و دولت به مثابه یک کل در جامعه، متغیر بوده و رسالت اصلی آن تعیین جهات، مقومات و مناسبات اجتماع و دولت می‌باشد.

۵. بر این اساس، مشخصه اصلی دانش حقوق عامه، مطالعه حاکمیت و دولت به‌عنوان یک موضوع مستقل و در دو رده کلان و خرد می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، ج ۲، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ ۴، ۱۳۳۴ ق.
۳. ابن سینا، اشارات و تنبیهات (طبیعیات، الهیات، عرفان و تصوف)، ج ۱، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران: سروش، چ ۲، ۱۳۸۶.
۴. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، تحقیق مجتبی عراقی، قم: سیدالشهداء، ج ۱، ۱۳۶۲.
۵. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، قم: اسماعیلیان، چ ۴، ۱۳۶۸.
۶. امامی، محمد و استوارسنگری، کوروش، حقوق اداری، ج ۱، تهران: بنیاد حقوقی میزان، چ ۱۳، ۱۳۸۹.
۷. بورکهارت، یاکوب، تاریخ فرهنگ رنسانس در ایتالیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، تهران: گنج دانش، چ ۹، ۱۳۸۳.
۹. جوادی آملی، عبدالله، فلسفه دین، قم: اسراء، چ ۲، ۱۳۷۷.
۱۰. -----، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، قم: اسراء، چ ۹، ۱۳۸۸.

۱۱. -----، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، جلد ۲۷، ۱۳۹۰
۱۲. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن: شادی، ۱۹۹۴م.
۱۳. دومیشل، آندره و پی یر، لالومی یر، گفتارهایی در حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۵
۱۴. -----، حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶
۱۵. سبحانی، جعفر، تقریرات درس خارج فقه (قواعد فقهیه)، قم: ۱۳۹۳، به نقل از:
www.eshiu.ir/feqh/arshive
۱۶. شریفی، احمد هوشنگ، به اهتمام ناصر حسین خالصی، پلی کپی حقوق اساسی تطبیقی، تهران: دانشکده حقوق، ۱۳۷۷
۱۷. صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول (الحلقه الثالثه)، قم: مرکز اهل البيت: الفقه و المعارف الاسلامیه، ۱۴۳۴ق.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین، روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۹
۱۹. عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، تهران: وزارت امور خارجه، چ ۴، ۱۳۸۱
۲۰. عمید زنجانی، عباسعلی، دانشنامه فقه سیاسی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹
۲۱. فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ ۱۴، ۱۳۸۰

۲۲. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۲۳. -----، گفتارهایی در حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۵.
۲۴. قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
۲۵. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ج ۱، تهران: انتشارات علمی، چ ۸، ۱۳۹۳.
۲۶. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، تهران: دادگستر، ۱۳۷۷ (الف).
۲۷. -----، فلسفه حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷ (ب).
۲۸. -----، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۳۰، ۱۳۸۰.
۲۹. گرجی، علی اکبر، مبانی حقوق عمومی، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، چ ۲، ۱۳۸۹.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ ۲، ۱۳۸۸.
۳۱. ویژه، محمدرضا، مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ۱۳۹۰.
۳۲. هاشمی، سیدمحمد، حقوق بشر و آزادی های اساسی، تهران: میزان، ۱۳۸۴.